

تحلیل توصیفات رستم در شاهنامه فردوسی (داستان رستم و اسفندیار)

لیلا عارفی^۱، حسنعلی عباس پور اسفدن^۲، محمدعلی خالدیان^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی گرگان، ایران

۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: h.abbaspouresfeden@gmail.com

چکیده

ادبیات کاربرد خلاق زبان است. دانش‌های جدید زبان را تازه و با طراوت می‌کنند زیرا واژه‌ها با مفاهیمی که از سال‌ها پیش وجود داشته اند متبلور نمی‌شوند. اندیشه‌های جدید و شگردهای نو به بررسی رازهای کشف نشده یک اثر می‌پردازند. یکی از راه‌های نوین کشف زیبایی متن سبک‌شناسی لایه‌ای است. سبک‌شناسی لایه‌ای رویکردی جدید واکاوی متن ادبی است. در مقاله حاضر توصیفات رستم در داستان رستم و اسفندیار بر پایه سبک‌شناسی لایه‌ای تحلیل شده است. مولفه‌های سبکی در پنج لایه آوایی، واژگانی، نحوی، بلاغی و ایدئولوژیک مورد ارزیابی قرار گرفته و به موازات آن متن نیز تحلیل محتوایی می‌شود. حکیم ابوالقاسم فردوسی از شاعران بنام صاحب سبک خراسانی است به همین دلیل شعر او بستری مناسب برای شناسایی مختصات شعر دوره و همچنین شعر حماسی باشد. فردوسی در لایه آوایی شعر خود از موسیقی کلام و آهنگ‌های نحوی و شیوه‌های تلفظ گفتار بهره برده است. در لایه واژگانی بابرجسته کردن واژه‌ها بر اساس شخصیت افراد و معانی مختلف هنرنمایی کرده و در لایه نحوی با انواع چیدمان کلمات، در لایه بلاغی با توجه به علم معانی، بیان و بدیع نهایت فصاحت و بلاغت را بدون تکلف به اوج رسانده است. در بخش ایدئولوژیک به طور ناخودآگاه و خودآگاه نگرش شخصی، باورها و اساسات خود و مردم ایران را مورد توجه قرار داده است.

کلیدواژگان: سبک‌شناسی، توصیفات رستم، داستان رستم و اسفندیار، شاهنامه، فردوسی



شیوه‌نامه: عارفی، لیلا، عباس پور اسفدن، حسنعلی، و خالدیان، محمدعلی. (۱۴۰۳). تحلیل توصیفات رستم در شاهنامه فردوسی (داستان رستم و اسفندیار). گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۲(۴)، ۸۸-۱۱۵.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۴ آذر ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۵ دی ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۱ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۲۵ بهمن ۱۴۰۳

The Treasury of Persian Language and Literature

Analysis of Rostam's Descriptions in Ferdowsi's *Shahnameh* (The Story of Rostam and Esfandiyar)

Leila Arefi¹, Hassanali Abbaspour Esfadan^{2*}, MohammadAli Khaledian³

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Gorgan Branch, Islamic Azad University of Gorgan, Iran

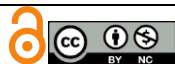
2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Gorgan Branch, Islamic Azad University, Gorgan, Iran

*Corresponding Author's Email: h.abbaspouresfeden@gmail.com

Abstract

Literature is the creative application of language. New linguistic sciences revitalize language, as words do not simply manifest with meanings that have existed for centuries. New ideas and innovative techniques explore the undiscovered mysteries of a literary work. One of the modern approaches to uncovering textual beauty is layered stylistics. Layered stylistics is a contemporary method for analyzing literary texts. In the present study, the descriptions of Rostam in the story of *Rostam and Esfandiyar* are analyzed based on layered stylistics. Stylistic features are examined across five layers: phonological, lexical, syntactic, rhetorical, and ideological, while the content of the text is simultaneously analyzed. Hakim Abolqasem Ferdowsi is a renowned poet associated with the Khorasani style; therefore, his poetry serves as a suitable foundation for identifying the characteristics of his era's poetry as well as Persian epic poetry. In the phonological layer, Ferdowsi utilizes the music of speech, syntactic rhythms, and pronunciation techniques. In the lexical layer, he artistically emphasizes words based on the characters and their varying meanings. In the syntactic layer, he employs diverse word arrangements. In the rhetorical layer, he achieves the pinnacle of eloquence and clarity by employing principles from semantics, rhetoric, and literary devices, without artificial embellishments. In the ideological layer, both consciously and subconsciously, he reflects his personal perspectives, beliefs, and the fundamental values of the Iranian people.

Keywords: *Stylistics, Rostam's descriptions, Rostam and Esfandiyar, Shahnameh, Ferdowsi*



How to cite: Mohammadi Zaer, S., Anjomshoa, Z., Salajegheh, S., Nazari, A., Pour Rashidi, R. (2024). Analysis of Rostam's Descriptions in Ferdowsi's *Shahnameh* (The Story of Rostam and Esfandiyar). *The Treasury of Persian Language and Literature*, 2(4), 88-115.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 14 December 2024

Revise Date: 14 January 2025

Accept Date: 30 January 2025

Publish Date: 13 February 2025

لایه‌هایی تقسیم می‌کند تا ظریف‌تر مورد بررسی قرار گیرد، می‌تواند راهگشا و راهنما باشد.

زبان مبنا و ماده اصلی ادبیات و شبکه‌ای منظم از عناصری چون آواها، واژه‌ها و جمله‌ها است. در یک اثر ادبی، زبان از شکل و صورت عادی و معیاری که تنها برای انتقال پیام است فاصله می‌گیرد و جنبه هنری می‌پذیرد. یکی از شیوه‌های کشف زیبایی‌های هنری و ادبی و ساختاری یک متن ادبی، تحلیل سبکی براساس لایه‌های زبانی است. سبک‌شناسی لایه‌ای از جامع‌ترین روش‌ها برای بررسی متون ادبی است زیرا از کوچکترین سازه‌های زبان یعنی آواها آغاز می‌کند و به تجزیه و تحلیل واژه‌ها و تعابیر و کاربرد آن‌ها، نحو و بلاغت و چگونگی بیان اندیشه و دیدگاه نویسنده می‌پردازد. سبک‌شناسی لایه‌ای متن را در پنج لایه: آوایی، واژگانی، نحوی، معنی‌شناسی و کاربردشناسی یا ایدئولوژیک بررسی می‌کند. در این روش، بررسی متن در هریک از لایه‌ها به صورت جداگانه انجام می‌شود و کشف ارتباط بین صورت و محتوی را آسان‌تر می‌نماید. سبک نویسنده ممکن است در یکی از سطوح، برجسته‌تر باشد که پس از تحلیل و بررسی لایه‌ای زبان اثر ادبی، مشخص می‌شود. واژه مهم ترین ابزار شعر است. "اهمیت گزینش واژگان تا حدی است که جلوه‌های هنری شعر، به نوع گزینش و چیدمان خاص واژگان بستگی دارد" (3). شاید یکی از دلایل و یا بهتر بگوییم راز اصلی ماندگاری اثر سترگ بزرگ مرد طوس، ابوالقاسم فردوسی، این است که با مهارت و استادی بی‌نظیری لایه‌های زبانی را درهم تنیده است که اگر با دیدی موشکافانه در اشعار او ننگریم، نمی‌توانیم به عمق بیان بلیغ و فصیح او دست یابیم. ما در این پژوهش به تحلیل سبکی توصیفات شخصیت رستم در شاهنامه بر پایه پنج لایه‌ی زبانی در داستان رستم و اسفندیار با روش توصیفی - تحلیلی خواهیم پرداخت. انتخاب واژه‌ها و آواها، نوع چیدمان کلمه‌ها در جمله، کاربردهای مجازی و بلاغی آن‌ها، بستری است که در عین پیوستگی و انسجام،

شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی حماسه‌ای است که زمان و مکان را پشت سر گذاشته و زنده و پویا راه خود را به سوی قرون آینده گشوده است. شاهنامه «روح انسانی ایران را بیرون از محدودیت‌های زمان و مکان، همواره زنده، متحرک و در حال طپش و احساس» (1) به تصویر می‌کشد.

فردوسی با سرودن شاهنامه تأثیری عمیق بر ماندگاری زبان فارسی به جای گذاشت. نرمی کلام و سادگی بیان فردوسی و اوج اندیشه‌ی قابل لمس او چنان قبول عام و محبوبیتی به اثر او بخشید که کمتر نوشته‌ای به این جایگاه رفیع دست پیدا می‌کند. «والحق که هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علّیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید، و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است؟» (2).

شاهنامه‌ی فردوسی ستون اصلی کاخ زبان و ادبیات فارسی است. شعر او را سهل و ممتنع می‌خوانند زیرا روان و شیواست و از الفاظ ساده استفاده کرده است، اما در همین زبان روان و ساده چنان ریزه‌کاری‌هایی به کار رفته است که سرودن آن برای دیگران ممکن نیست. به گفته‌ی خودش کاخی را از کلمات پی‌ریزی کرده است که هیچ عامل بیرونی نمی‌تواند به آن آسیب برساند. معماری یک کاخ بلند باید بر اساس علمی محکم صورت بگیرد تا بتواند هزاران سال دوام بیاورد. مصالح کاخ بلند فردوسی آواها، واژگان، رازهای ادبی و اندیشه‌های جاودان او هستند. صورت و محتوی را به گونه‌ای در هم آمیخته است که حضور یکی بدون دیگری ممکن نیست.

استاد بزرگ طوس لایه‌های زبانی را با مهارت بی‌نظیر خود در هم تنیده است. بدین سبب برای دست یافتن به عمق بیان بلیغ و فصیح او به نوعی بررسی دقیق و موشکافانه نیاز داریم. از آنجایی که سبک‌شناسی لایه‌ای روشی پیشرفته و نو می‌باشد و متن را به خرد

نوعی بررسی دقیق‌تر و متمایز از یکدیگر را می‌طلبد. اگر چه کسی توصیفات شخصیت رستم را از منظر سبک‌شناسی بر پایه لایه‌های زبانی بررسی نکرده است و در این مقوله، کمتر پژوهشی انجام شده است، به قدر توان خواهم کوشید تا با توجه به مباحث نقد ادبی، زوایای دید بیش‌تری را به سوی شناخت شاهنامه باز کرده و دین خویش را به حکیم طوس و فرهنگ و زبان این مرز و بوم ادا کنم.

فرضیه‌های تحقیق

۱- فردوسی در لایه‌های آوایی شعر خود و با موسیقی کلمات و آهنگ‌های نحوی کلام و شیوه تلفظ گفتار، هنر شاعری خویش را نمایان ساخته است.

۲- فردوسی در لایه واژگانی شعر خود به برجستگی واژه‌ها و کاربرد آن‌ها براساس شخصیت افراد و کاربرد واژه‌ها برای بیان معانی خاص، توجه کرده است.

۳- فردوسی در لایه نحوی شعر خود به چگونگی چیدمان واژه‌ها در جمله، سبک و ساختمان جمله، پیوستار بلاغی جمله‌ها و متغیرهای نحوی بسیار توجه کرده است.

۴- فردوسی در لایه بلاغی شعر خود، با توجه به علم معانی، بیان و بدیع و عروض و قافیه هنر شاعری خود را نمایان ساخته است.

۵- فردوسی در توصیفات رستم به طور خودآگاه و ناخودآگاه به نگرش شخصی، باورها و احساسات شخصی خود و مردم ایران در سطوح مختلف کلام به نظام‌های آوایی، واژگانی، نحوی و بلاغی توجه خاص نموده است.

سبک

سبک طرز بیان نویسنده است. آنچه که نوشتار ادبی یک فرد را از دیگری متمایز می‌نماید. خواننده‌ی باتجربه‌ای که متون ادب یک زبان را غربال کرده باشد، با دیدن برشی از یک متن، می‌تواند تشخیص بدهد که چه کسی آن را نوشته است. سبک‌ها با گذر

زمان تغییر می‌کنند. هر نویسنده‌ای صدای خاص خودش را دارد. هر متنی بیانگر صدای نویسنده‌ی خود است. صدا یا طرز سخن و بیان فرد معرف ادبیات اثر اوست. در واقع این متن‌ها هستند که سبک‌شناسی را به ما می‌آموزند. دکتر محمدتقی بهار کلمه‌ی سبک را معادل کلمه‌ی «style» در زبان انگلیسی می‌داند. ایشان در تعریف این واژه می‌گویند «واژه سبک از واژه ستیلوس (stilus) در زبان گرفته شده است. ستیلوس (stilus) در زبان یونانی به آلتی فلزین یا چوبین اطلاق می‌شده که به وسیله آن درازمنه قدیم، حروف و کلمات را بر روی الواح مومی نقش می‌کرده‌اند» (4).

سبک حضور وحدتی تکراری و مشترک است که با بسامدی قابل ملاحظه خود را می‌نمایاند و توجه خواننده‌ی تیزاندیشه را به خود جلب می‌کند. در سال‌های اخیر مطالعات ادبی تحول عظیمی را تجربه کرده است. سبک نیز در توضیح و معنا از این تحول و دگرگونی بی‌نصیب نمانده است. «اصطلاح سبک که در زبان‌شناسی و ادبیات بر شیوه‌ی رفتارهای زبانی افراد اطلاق می‌شود، از دیرباز دگرگونی معنایی قابل توجهی داشته است» (5).

سبک‌شناسی

سبک‌شناسی شگردهای زبانی، ادبی و فکری یک اثر ادبی را مورد تحلیل قرار می‌دهد. این علم امروزه اهمیت شایانی دارد زیرا به وسیله‌ی آن می‌توانیم ویژگی‌های هنری یک اثر را از جنبه‌ها و ابعاد مختلف تشخیص بدهیم. هر متن متعلق به یک دوره‌ی تاریخی است پس بدون شک یک خانواده تاریخی مشخصی دارد که در امتداد آن و تحت تأثیر آن است. در میان ایرانیان، توجه به چگونگی سخن‌پردازی پیشینه‌ی طولانی دارد. پیشینیان ما به صورت جزئی به سبک نپرداخته‌اند بلکه یک ذهنیت کلی درباره آن داشته‌اند. در دوره‌ی بازگشت ادبی، شعرا می‌خواستند به سبک خراسانی و یا عراقی شعر بسرایند و از آنجایی که برای این کار نیاز به بررسی آثار آن‌ها داشتند، توانستند به ویژگی‌های زیادی، چه شخصی و چه دوره‌ای پی ببرند.

به لایه‌های ریزتری تجزیه و تقسیم‌بندی گردد. بدین ترتیب فن ادبی دارای خرد لایه‌هایی می‌شود که هر کدام به صورت جداگانه مورد تحلیل قرار می‌گیرند و ویژگی‌های برجسته‌ی آنها مورد مطالعه قرار می‌گیرند (5).

یکی از فوائد این روش این است که تداخلی در اطلاعات به وجود نمی‌آید و تحلیل محقق از آشفتگی و فراموش‌شدگی دور می‌ماند. از هر لایه در ابتدا می‌توان متغیرهای برجسته‌ساز را معین کرده و شکل و نقش آنها را بیان نمود و پس از این کار موارد زیبایی‌شناسی و کارکرد کاربردی ایدئولوژیک آنها را بررسی کرد. به واقع در سبک‌شناسی لایه‌ای از یک سو جزئیات یک اثر مورد تحلیل قرار می‌گیرد و در ادامه ارتباط آن با سایر بخش‌ها و تمامیت اثر نموده می‌شود.

روش تحقیق

با توجه به موضوع انتخاب شده، روش تحقیق توصیفی-تحلیلی بوده است. تحلیل توصیفات و اوصاف رستم، قهرمان ملی ایران بر اساس سبک‌شناسی لایه‌ای، طبعاً به صورت تحلیل و توصیف صورت می‌گیرد. در این پژوهش اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده است. با مراجعه به کتابخانه‌ها و رسانه‌های اینترنتی و مطالعه کتاب‌ها و منابع مختلف درباره‌ی سبک‌شناسی لایه‌ای، توصیفات رستم و اطلاعاتی درباره‌ی داستان‌پردازی، تحقیق حاضر را انجام شده است. ابزار گردآوری اطلاعات، فیش است. مطالب موردنیاز و مفید از کتاب‌ها و مقالات معتبر مطالعه و فیش‌برداری شده است. روش تجزیه و تحلیل در این پژوهش توصیفی-تحلیلی است. این پژوهش تحلیل سبکی توصیفات رستم است. پژوهشگران با مطالعه منابع مختلف و با استفاده از قوه‌ی تحلیل خویش به روش توصیفی - تحلیلی مبادرت کرده و به استفاده از نظرات اندیشمندان و بزرگان این حیطه اهتمام ورزیده‌اند.

توصیفات رستم در داستان رستم و اسفندیار

استاد بهار سبک‌شناسی را یکی از فنون ادبی می‌داند که ایرانیان تا زمان او خیلی از آن اطلاعی نداشتند و به تدوین آن پرداختند. دکتر شمیسا برای او بهار او اهمیت زیادی قائل است و او را پایه‌گذار علم سبک‌شناسی در ایران می‌داند و درباره‌ی او می‌گوید: «باید مقام او را در ایران همسنگ سبک‌شناسان بزرگی چون اریک آئورباخ و سئواسپیترز در غرب تلقی کرد» (6).

سبک‌شناسی را نمی‌توان بدون ادبیات تعریف کرد و یا توضیح داد. یک اثر ادبی تنها برای انتقال یک پیام نوشته نمی‌شود. موضوع ادبیات چگونه گفتن و روشی است که برای ارائه‌ی یک مفهوم به کار برده می‌شود. ایجاد سبک با برجسته‌سازی هدفمند و بسامد معنادار تحقق می‌پذیرد. این برجسته‌سازی‌ها می‌تواند بر روی سطوح مختلف زبان انجام شود. «در ادبیات، برجسته‌سازی جهت‌دار و هدفمند دارای ارزش است. هر گونه برجسته‌سازی بر روی سطح فیزیکی زبان (آوایی و نوشتاری) سطح ساختی (واژگانی و نحوی) و سطح معنایی رخ می‌دهد» (5).

آنچه در سبک‌شناسی مورد اعتنا و اهمیت است بسامدها و تکرارهاست. سبک‌شناسی وسیله‌ای است که با در نظر گرفتن این مهم به شناسایی شاخص‌های زبانی و فکری، ادبی و ایدئولوژیک یک شاعر پی می‌برد. امروز سبک‌شناسی بخش جدایی‌ناپذیر جهت تحلیل‌های ادبی به شمار می‌رود. این علم حیطه‌ی گسترده‌ای دارد و با علوم‌ی چون معناشناسی، نقد ادبی، دستور زبان، بلاغت، معانی و بیان و همچنین زبان‌شناسی ارتباط محوری دارد. مقوله‌ی زیبایی‌شناسی اساس کار آن را تشکیل می‌دهد. به طور خلاصه باید گفت که «سبک‌شناسی در کوتاه‌ترین تعریف، عبارت است از دانش تحلیل و تفسیر بیان‌ها و شکل‌های متفاوت سخن بر پایه‌ی عناصر زبانی» (5).

سبک‌شناسی لایه‌ای

یکی از رویکردهای سبک‌شناسی نوین، سبک‌شناسی لایه‌ای است. در این روش متن ادبی یک واحد بزرگ محسوب می‌شود که باید

در پایان پیش درآمدی که فردوسی در ابتدای داستان رستم و اسفندیار نوشته است، سه بیت پرمفهوم آمده است. براعت ننگه کن سحرگاه تا بشنوی همی نالد از مرگ اسپندیار چُن آواز رستم شب تیره ابر

در اولین توصیفی که از رستم در این داستان می‌بینیم، شاعر به جای صدا، فریاد، صوت و یا هر کلمه‌ای دیگر، واژه‌ی آواز را برای توصیف صدای رستم برمی‌گزیند. هیبت غرّش و شدت صدای ابر را به صدای رستم مانند کرده است. غرّش رعدآسا، نشان از قدرت و شکوه رستم در اندیشه‌ی فردوسی است. گزینش این لغت برای فریاد پرهیبت رستم، نشان از پذیرش شخصیت رستم از جانب فردوسی دارد. ابر و هزبر که کلمات قافیه در این بیت هستند با ورا هوش درزاولستان بود

توصیف رستم در این بیت «تهم» می‌باشد. تهم به کسی می‌گفتند که در هیکل، ظاهر و قد و بالا و همچنین شجاعت و مردی نظیر نداشته است. زورمندی از صفات بارز رستم است.

از آنجایی که اسفندیار نیز یلی نامبردار و گوی نیرومند بوده است، جاماسب با عنوان کردن صفت رستم، یعنی تهم و این که جان او به دست چنین فردی است، گوشزد می‌کند که کشنده اسفندیار فردی است که در جنگاوری و حيله هارجنگی، سرآمد است. کلمه‌ی داستان اشاره دارد به این که اگرچه اسفندیار کسی است که «بدرد دل شیر ز آهنگ اوی» و «تن ازدها را به دو نیم کرد»، اما دلاوری دیگر هست که هم سنگ اوست و فرزند داستان است.

به گیتی نداری کسی را همال

گشتاسب سعی در تهییج اسفندیار دارد. گیتی در ابتدای بیت، وسعت نیرو و دلاوری اسفندیار را نشان می‌دهد. در تمام دنیا هیچ همتایی نداری فقط یک استثناء وجود دارد و آن فرزند زال که در عین شهرت و نامداری، بی‌خرد است. شاید گشتاسب با استفاده از کلمه‌ی بی‌خرد، یادآور دین رستم می‌شود. اسفندیار یک زرتشتی

استهلالی که ناخواسته و یا خواسته، آوای مویه و شیون اطرافیان اسفندیار را به گوش ما می‌رساند.

ز بلبل سخن گفتن پهلوی (۱۴)

ندارد جز از ناله زو یادگار (۱۵)

بدرد دل و گوش غرّان هزبر (۱۶)

غرّش مهیب خود یادآور شخصیت محبوب فردوسی، رستم نامدار می‌باشد.

هنگامی که اسفندیار برای چندمین بار از پدرش، گشتاسب، تاج و تخت را طلب می‌کند و قول و وعده‌ی پدر را به او یادآور می‌شود، شاه فال‌گوی لهراسب را به نزد خود می‌خواند. جاماسب پس از نگاه کردن زیج‌های کهن و بررسی احوال و حرکات ستارگان، به گشتاسب می‌گوید:

به دست تهم پور دستان بود (۶۶)

کلمه‌ی هوش که با تأکید تلفظ می‌شود و ایجاد صدایی با پایان ساکن می‌نماید ایجاد گونه‌ای تصویر است. «تصاویر شنیداری کلمات از جمله آشکارترین رویدادهای ذهنی هستند. هر سطر شعر یا نثر که به آهستگی خوانده شود برای بیشتر افراد آهنگی خاموش را در خیال پدید می‌آورد؛ تقریباً به همان گونه که ممکن بود در صورت خواندن به صدای بلند پدید آید» (آرمسترانگ، ۱۳۸۸: ۱۰۱).

پس از فال زدن جاماسب، گشتاسب در مورد رستم به اسفندیار چنین می‌گوید:

مگر بی‌خرد نامور پور زال (۱۱۹)

متعصب است و در گسترش دین خود کوشش‌های فراوان کرده است. رستم اما همچنان بر آئین مهری نیاکان خود پابرجاست. گشتاسب با این یادآوری و بی‌خرد نامیدن رستم قصد دارد او را در نظر اسفندیار کوچک و بی‌مقدار جلوه دهد تا برای رویارویی با رستم تشویق شود. به واقع گشتاسب نمی‌تواند حتی در جمله‌ای

تحقیر یادآوری شده است. استثنای رستم به وسیله کلمه‌ی مگر در مصراع دوم مورد توجه است.

همی خویشتن کهتری نشمرد (۱۲۱)

پسوند «ی» در کلمه‌ی کهتری برای تشدید و تأکید بیشتر بر روی کلمه‌ی کهتر است. شاعر می‌خواهد درنگ شاه گشتاسب را بر کلمه‌ی کهتر نشان بدهد. روایت خصوصیات رستم، توسط فردوسی اسطوره‌گونه است اما ویژگی‌های ساختاری کلام را نیز در نظر دارد. «عرصه روایت از یک طرف به اسطوره می‌رسد (ساده، کوتاه، همگانی، شفاهی، پیش تاریخی) و از طرف دیگر به رمان مدرن (پیچیده، طولانی، فردی، مکتوب، تاریخی)، ضمن آن که برخی ویژگی‌های ساختاری را حفظ می‌کند (شخصیت، موقعیت، کنش، گره‌گشایی)، عرصه‌ای بسیار عالی برای بررسی ساختارگرایان است» (۷).

ز کیخسرو اندر جهان زنده بود (۱۲۲)

به دنبال بهانه‌ای می‌گردد تا هم اسفندیار را از مقرر پادشاهی دور کند و هم نیروی دومی را که گمان می‌کند برای پادشاهی خودش خطر عظیمی دارد از میان بردارد. استفاده از کلمه‌ی بنده، یادآور جان‌فشانی‌ها و خدماتی است که رستم برای کاووس کرده است و یادآوری آن گشتاسب را اذیت می‌کند.

که او تاج نو دارد و ما کهن (۱۲۳)

ز رومی و توری و آزاد مرد (۱۲۴)

می‌اندیشیم، حس می‌کنیم از شدت حس رقابت و حسادت به جایگاه رستم با لحنی تمسخرآمیز به بیان آن‌ها پرداخته است تا بتواند در شاهزاده جوان تأثیر بگذارد و او را به سفری دیگری که می‌داند آخرین سفر اوست بفرستد و بدین ترفند و به گمان خویش رد و رقیب سلطنت خود را از میان برمی‌دارد.

گذرا و بیانی خودمانی با پسرش، نامداری رستم را نادیده بگیرد. بین دو صفت بی‌خرد و نامور تضادی آشکار وجود دارد. حتی کلمه‌ی زال در اینجا اشاره به عیب سفیدمویی پدر رستم دارد. برای

به مردی همی ز آسمان بگذرد

به مردی در واقع همان در مردانگی است که صفتی وزین برای یک پهلوان نام آشنا است. صفتی است که دوست و دشمن آن را تأیید می‌کند. در مصراع اول همی را جدا از فعل می‌آورد و با لحنی کوبشی، گویی با حرص زیادی همراه است، مقام بالای رستم را متذکر می‌شود. بین همی و بگذرد، به حد اعلای بلندی برای زمینیان اشاره می‌کند. با آوردن همی در ابتدای مصراع دوم بر کینه‌ای که از رستم در دل دارد تأکید می‌کند. شاه گشتاسب رستم را از جهت دلاوری و بزرگی و مردانگی می‌ستاید و با این وجود به غرور او اشاره می‌کند زیرا رستم خود را در مقابل شاه گشتاسب بنده و فرمانبردار نمی‌داند.

کجا پیش کاووس کی بنده بود

گشتاسب در ادامه در مورد رستم می‌گوید که او در مقابل کاووس شاه بنده و فرمانبردار بود و به واسطه کیخسرو نعمت زندگی و جهان پهلوانی داشت و همواره در خدمت شاهان بود. رستم در دوران پادشاهی کاووس شاه جان‌فشانی‌های زیادی کرده است و همواره در خدمت او بود. اکنون که در زاولستان است به نزد گشتاسب نمی‌رود و طبعاً موجب نارضایتی او را فراهم کرده است.

به شاهی ز گشتاسب دارند سخن

به گیتی مرا نیست کس همببرد

خود را در مقام پادشاهی می‌بیند و به خود اجازه می‌دهد که با گشتاسب مقایسه شود. رستم در واقع توسط کیکاووس در زابلستان به پادشاهی رسیده بود. در مقام مقایسه از نظر زمانی سلطنت رستم بر گشتاسب پیشی داشت. این سخنان را گشتاسب از زبان رستم بر زبان می‌راند و مراتب نارضایتی خود را به اسفندیار می‌نماید تا او را به زابلستان بفرستد. وقتی به گفته‌های گشتاسب

گروه مردمان جهان را تشکیل می‌دهند که از پسران فریدون یعنی ایرج و مسلم و تور به وجود آمده‌اند.

اسفندیار در پاسخ پدرش، گشتاسب، چنین از رستم یاد می‌کند:

که کاوس خواندی ورا «شیرگیر» (۱۳۴)

همه شهر ایران بد و بود شاد (۱۳۵)

جهانگیر و شیر اوزن و تاج بخش (۱۳۶)

آزاد مرد کنایه از ایرانی است و توری برابر با تورانی به کار برده شده است. این سه گروه یعنی ایرانی، رومی و تورانی، در واقع سه

چه جویی نبرد یکی مرد پیر

ز گاه منوچهر تا کیقباد

همی خواندندش خداوند رخس

«تاج بخش» یکی از صفات یا لقب‌های رستم است. «تاج بخش» یا در واقع بخشنده و محافظ اصلی شهریاری در ایران زمین دانسته شده است» (8).

نه او در جهان نامداری توست

بزرگست و با عهد کیخسروست (۱۳۷)

جهانگیر، شیر اوزن و تاج بخش نامیده‌اند. تازه به دوران رسیده نیست و شهرت قدیمی و کهن دارد. رستم امین پادشاهان بود. کیخسرو سوگندنامه‌اش را به امانت نزد رستم می‌نهد تا گواه عادل کردار کیخسرو باشد. تاکید بر طول عمر او نیز دارد.

پس از تصمیم اسفندیار برای رفتن به زاولستان و اجرای فرمان پدر، کتابیون مادر اسفندیار با برشمردن توصیفات رستم قصد دارد از رفتن او جلوگیری کند.

همی رفت خواهی به زاولستان (۱۶۶)

خداوند شمشیر و کویال را (۱۶۷)

ببندی همی در واقع با حذف خواهی به قرینه از مصرع قبل آورده شده است. خداوند در ابتدای مصرع دوم، بلافاصله قدرت و گندآوری حریف او را گوشزد می‌کند. کتابیون مبادر است و از قصد پسر آگاه شده و نگران سخن می‌گوید.

در ادامه توصیف کتابیون از رستم و برشمردن صفات او به قصد جلوگیری از رفتن اسفندیار به زاولستان را می‌بینیم:

اسفندیار با وجود این که به توانایی‌ها و شهرت رستم در گذشته‌ی پرافتخار او ایمان دارد؛ ابتدا به پدر می‌گوید: که چرا در فکر رویارویی با یک مرد پیر هستی که کاووس او را «شیرگیر» لقب داده است. پیر بودن رستم را بزرگنمایی می‌کند و لقب شیرگیر را که از جانب کاووس دریافت کرده است یادآوری می‌کند تا از اهمیت رستم در ذهن پدر بکاهد. در ادامه ناگزیر از بیان حقیقت انکارناپذیر صفات بارز رستم می‌شود. او را خداوند رخس،

ز بهمن شنیدم که از گلستان

ببندی همی رستم زال را

کتابیون نیز برای توصیف دلاوری رستم از کلمه‌ی خداوند استفاده می‌کند. خداوند شمشیر و گرز آهنین. «خداوند از القاب بسیار محترم قرون اول اسلامی است. خداوند لقب پادشاهان بوده است. این لغت ظاهراً در فارسی دری بعد از اسلام از لغت «خوتای» پهلوی به معنی صاحب و آقا و شاه و مدیر ساخته شد» (4).

سواری که باشد به نیروی پیل

به گفتار خوار آیدش رود نیل (۱۶۹)

بدرّ جگرگاه دیو سپید

ز شمشیر او گم کند راه شید (۱۷۰)

همان ماه‌ها ماوران را بکشت

نیارست گفتن کس او را درشت (۱۷۱)

به کین سیاوش از افراسیاب

ز خون کرد گیتی چو دریای آب (۱۷۲)

یادآور می‌شود که رستم جگر دیو سپید را دریده است و در مقابل شمشیر او خورشید جهانتاب از مسیر خود خارج می‌شود و راه خود را گم می‌کند. عظمت رستم را با اشاره به کارهای سخت و بزرگی که در گذشته انجام داده است به اسفندیار گوشزد می‌کند. ماه‌ها ماوران، سودابه، همسر کیکاووس که بسیار مورد علاقه‌ی او بود را از وسط دو نیم کرد و هیچ‌کس حتی (کاووس) جرأت گفتن یک کلمه‌ی سنگین را به او نداشت. در جریان کین‌کشی از مرگ

سیاوش جهان را دریای خون کرد. توصیفات کتایون از جنگاوری و پهلوانی‌های رستم نشان از نگرانی مادر برای فرزند است. دیو سپید نام فرمانروای دیوان در مازندران بود که کیکاووس و سپاهش را در غاری به بند کشید. رستم هم برای نجات شاه و لشکرش به جنگ او رفت. او را خفته دید ولی در خواب او را نکشت تا آیین جوانمردی را رعایت کرده باشد. ابتدا او را بیدار کرد و سپس با او جنگید.

اسفندیار در جواب کتایون می‌گوید:

همین است رستم که دانی همی

هنرهاش چون زند خوانی همی (۱۸۰)

نکوکارتر زو بد ایران کسی

نیایی، وگر خود بجویی بسی (۱۸۱)

چُن او را به بستن نباشد سزا

چنین بد نه خوب آید از پادشا (۱۸۲)

اسفندیار سخن مادر را در مورد رستم تأیید می‌کند. از دیدگاه اسفندیار، غیر از رستم، هیچ‌کس به این اندازه در حق ایران نیکی و فداکاری نکرده است. با این همه صفات پسندیده که رستم دارد و با تمام کارهای خوبی که برای ایران انجام داده است، شایسته نیست او را دست بسته از این جا ببرم. نه رستم سزاوار بستن دست است و نه پادشاه سزاوار چنین حکم و دستوری. رستم دشمن ایران نیست بلکه همواره برای تحقق اهداف ایران و ایرانی کوشیده

است. رستم در نظر اسفندیار، احترام خاصی دارد و از پادشاه در عجب است که چنین فرمانی صادر کرده است. «آنچه سازنده معیارهای اخلاقی در میان جوامع انسانی است، صرف‌نظر از جنبه‌های فطری و وجدانی، ریشه در شرایط جسمی، روانی، نژادی، زمینه‌های مذهبی و باور داشتنی، ملیت و شرایط اجتماعی دارد» (۹).

باز کتایون به اسفندیار می‌گوید:

بسند نه‌باشی تو با پیلتن

از ایدر مرو بی‌یکی انجمن (۱۸۹)

مبر پیش پیل ژیان هوش خویش

نهاده بدین گونه بر دوش خویش (۱۹۰)

کتایون با بیانات عاقلانه خویش در منصرف کردن اسفندیار می‌کوشد و در پایان به او متذکر می‌شود که تنها نزد رستم نرود.

به اسفندیار یادآوری می‌کند که او پیل خشمگینی است و تو با این کار خود، گویی بدون دورنگری جان خود را روی شانه‌های خود

حمل کرده و تقدیم او می‌کنی. کتایون مرگ اسفندیار را پیش‌بینی می‌کند و بسیار نگران اوست.

مرا گفت بر کار رستم هیچ

نکردم نرفتم به رأی پدر

بسی رنج دارد به جای سران

همه شهر ایران بدو زنده‌اند

اسفندیار با سپاهیان خود از دستور تند و خشن پدرش می‌گوید. بند بر دست کسی بستن، آن هم رستم هدفی جز خوار و حقیر کردن او ندارد. او نمی‌خواهد رأی پدر را همان ابتدا اجرا کند چون معتقد است که رستم شیردل که گاهی اهل پرخاش و تندی است، در حق شاهان بسیار رنج و زحمت کشیده و امور کشور ایران به نیروی گرز او منظم شده و قدرت او به ایران توان ایستادگی در

که بگذاشتی سالیان بی‌شمار

اگر باز جویی به راه خرد

که چندین بزرگی و گنج و سپاه

ز پیش نیاکان ما یافتی

اسفندیار در واقع نمی‌خواهد فرمان پدر را با چنان حدتی که او خواسته است به انجام برساند. به خاطر احترامی که برای رستم قائل است با نرمی از او گله می‌کند. سن و سال او را یادآور می‌شود

چه مایه جهان داشت لهراسب شاه

چون او شهر ایران به گشتاسپ داد

در تمام مدت فرمانروایی روایی لهراسب شاه، اصلاً برای ادای احترام و ابراز سرسپردگی از نزدیکی ملک پادشاهی او هم عبور نکردی. زمانی که لهراسب پادشاهی را به گشتاسپ بخشید، یادی

سوی او یکی نامه نبشته‌ای

نرفتی به درگاه او بنده وار

اسفندیار تصمیم به عزیمت می‌گیرد. در کنار هیرمند پرده سرا می‌بندد و پس از رامش چند به سپاهیان خود می‌گوید:

ز بند و ز خواریش ماسای هیچ (۲۱۶)

که آن شیردل مرد پرخاشخر (۲۱۷)

جهان راست کرده به گرز گران (۲۱۸)

اگر شهریار ندوگر بنده‌اند (۲۱۹)

مقابل دشمنان داده است. ایرانی‌ها زندگی و مقام خود را مدیون او هستند. در این ابیات «لهیب سخن فردوسی در تجلیل ابر پهلوان است» (10).

اسفندیار پسرش بهمن را نزد رستم می‌فرستد و سفارش می‌کند که این سخنان را به رستم بگوید:

بدیدی به گیتی بسی شهریار (۲۴۴)

بدانی که چونین نه اندر خورد (۲۴۵)

گرانمایه اسپان و تخت و کلاه (۲۴۶)

چو در بندگی تیز بشتافتی (۲۴۷)

و شهریاران زیادی که در خدمت آن‌ها بوده است به او گوشزد می‌کند که این همه گنج و دارایی و خدم و حشم تاج و تخت را از پدران ما داری.

نکردی گذر سوی آن بارگاه (۲۴۸)

نیا مدت از آن پس خود از تخت باد (۲۴۹)

از او نکردی. اسفندیار با بیان این سخنان قصد دارد محترمانه وظیفه‌ای که پدر بر دوش او گذاشته است به عرض رستم برساند. در واقع توصیفی از شخصیت رستم در این سال‌هاست.

از آرایش بندگی گشته‌ای (۲۵۰)

نخواهی به گیتی کسی شهریار (۲۵۱)

نرفتی بدان نامور بارگاه

کرانی گزیدستی اندر جهان

نکردی بدان نامداران نگاه (۲۶۶)

همی خویشتن داری اندر نهران (۲۶۷)

حتی یک نامه برای عرض ارادت هم برای گشتاسب شاه ننوشته‌ای. نزد او نرفته و شرط بندگی را به جای نیاورده‌ای. این روش و تدبیری که رستم پس از سرسنگینی پادشاهی لهراسب انتخاب کرده است قابل بررسی است. گاهی سکوت و پناه بردن به انزوای خود نوعی حيله و آرایش جنگی است. تدبیری که رستم در استان اندیشیده است، چه دلیلی داشته است؟

فرامش تو را مهتران چون کنند

همیشه همه نیکوی خواستی

اگر برشمارد کسی رنج تو

مگر فخر و دل پاک بیرون کنند (۲۶۸)

به فرمان شاهان بیاراستی (۲۶۹)

به گیتی فزون آید از گنج تو (۲۷۰)

در ادامه در تمجید از رستم می‌گوید که بزرگان کشور هرگز نمی‌توانند تو را فراموش کنند مگر این که اندیشه و احساس را کاملاً از خود دور کنند. همیشه فرمانبردار پادشاهان بوده‌ای و نیکخواه ایران برشمرده می‌شدی. ز هر کسی از کارهای گذشته تو خبر داشته باشد می‌داند که رنج‌های بسیاری که برای ایران و پادشاهان آن کشیده‌ای از دارایی‌ها و گنج‌های تو بیشتر است.

سرانجمن پور داستان کجاست

بزرگ گروه، پسر داستان که روزگار از حمایت و پشت گرمی او استوار است، کجاست؟ پرسشی به جای تقاضای دیدار رستم در استان. می‌خواهم با او ملاقات کنم. در ابتدای پرسش به جای اسامی یا صفات رستم ترکیب سرانجمن، به نشانه‌ی احترام آورده شده است. اگرچه زال نیز در رتبه و مقام کم نیست اما بهمن با تأکید بر این که سرانجمن، پسر داستان است، همان ابتدا مراتب یکی کوه بد پیش مرد جوان

کلمه بنده تکرار شده است و کلمات دیگر در طی سخنان بهمن که از زبان اسفندیار نقل می‌شود. در کلام فردوسی، از ابزارهای تصنعی ادبی زیاد نمی‌بینیم. اما "تکرار منظم و متفاوت، یکی از عوامل مختلف موسیقی در شعر است" (11) و تکرار در کلام حماسی زیاد است و مایه تعجب نیست چون اشتراک موضوع بسیار است.

اسفندیار به بهمن می‌آموزد که نرم نرمک با رستم گفت و شنید کند و آهسته آهسته جلو برود تا بتواند مطلب اصلی را به او بگوید. ردیف‌های فردوسی عموماً کوتاه و ساده است و در خور داستان‌های حماسی است. ردیف‌های بلند کنند و تو ردیف قرار گرفته‌اند.

بهمن در همان ابتدا با زال برخورد می‌کند و بدون این که او را بشناسد به او می‌گوید:

که دارد زمانه بدو پشت راست (۳۰۶)

احترام به بلندی مقام رستم را بدون ذکر نام اصلی او به عرض می‌رساند. «پیامی که بهمن می‌خواهد به رستم بگوید باید با نرمش و مهربانی باشد. در این پیام‌رسانی، پنج نفر که سوار بر اسبان زرین لگام هستند و ده نفر موبد نیز بهمن را همراهی می‌کنند» (12). زال رهنمونی را همراه بهمن می‌فرستد تا او را به نخچیرگاه نزد رستم ببرد. بهمن از یک فاصله‌ای رستم را زیر نظر می‌گیرد.

برانگیخت آن باره‌ی پهلوان (۳۲۳)

نگه کرد بهمن به نخچیرگاه

درختی گرفته به چنگ اندرون

یکی نره گوری زده بر درخت

یکی جام پر می به دست دگر

بدید آن بر پهلوان سپاه (۳۲۴)

بر او نشسته یکی راهنمون (۳۲۵)

نهاده بر خویشتن کوپال و رخت (۳۲۶)

پرستنده بر پای پیشش پسر (۳۲۷)

تصویری که فردوسی از رستم در مقابل دید بهمن قرار می‌دهد. پهلوان سپاه کنایه از رستم است. بر و پهلوی ستبر رستم را در نخچیرگاه می‌بیند. در دستان بزرگ خود یک درخت دارد که نره گوری را بر آن به سیخ کشیده است. رهنمون کنایه از موبد و پیشوای دین است. «یکی از شگفتیها این است که در داستان رستم

به دل گفت بهمن که این رستم ست

به گیتی کسی مرد از نیسان ندید

بترسم که با او یل اسپندیار

وگر آفتاب سپیده دم است (۳۲۹)

نه از نامداران پیشی شنید (۳۳۰)

نتابد، بپیچد سر از کارزار (۳۳۱)

بهمن به آهستگی به خودش می‌گوید که آیا رستم این است؟ یا این که آفتاب تابان سرصبح است؟ گویی از ستیغ کوه خورشید روشن و عالمتاب سیر زده است. با این توصیفات هیچ‌کس چنین مردی نه در گذشته و نه در حال شنیده است. شاید منظور او در اسطوره‌ها و داستان‌های افسانه‌ای باشد. مفهوم گسترده‌ی موسیقی در انتشارات فردوسی موج می‌زند. موسیقی آشکار و پر قدرت که در سراسر شاهنامه شنیده می‌شود. بدون تکلف، موسیقی‌های کناری، قافیه‌ها و ردیف‌های دلنشین و هم‌طنین که در واقع کل ابیات را برای بیان محتوی، شکل می‌بخشد. «نیازی به ذکر ندارد

نه جمبید رستم نه بنهاد گور

همی بود تا سنگ نزدیک شد

بزد پاشنه سنگ بنداخت دور

زواره همی کرد از آن گونه شور (۳۳۶)

ز گردش بر کوه تاریک شد (۳۳۷)

زواره بر او آفرین کرد و پور (۳۳۸)

چنین سنگ بزرگی که بهمن به سمت رستم حرکت می‌دهد، بی‌شک اگر با او برخورد کند دمار از روزگار او در می‌آورد. رستم

و اسفندیار، پیشوایان دین و موبدان همه جا هستند، حتی در شکارگاه که دورترین و ناسازترین جایی است که در آن می‌توانسته‌اند بود. (13). شبیه رستم به یک کوه که از منظر درشتی هیکل به او می‌نگرد. اسب بهمن از این هیبت می‌ترسد. بهمن پس از مشاهده این صحنه شگفت‌زده می‌شود و در دلش می‌گوید:

که فردوسی بیش از همه شاعران قبل و عصر خود در طریق تکامل بخشیدن به موسیقی شعر پوییده است، گو این که شعر فارسی همواره در بالاترین سطوح موسیقی‌های گوناگون کلام قرار داشته است» (10).

بهمن پس از اندیشه‌های پرهیاهوی دلش به ناگها تصمیم می‌گیرد که همان دم، از دست رستم خلاص شود و از رویارویی پدرش با چنین هموردی جلوگیری کند. سنگی را از کوه به سمت رستم فرو می‌فرستد:

اما بی‌خیال حتی تکان کوچکی نخورد و گوری که در دست داشت به زمین نمی‌نهد. رستم منتظر است تا سنگ نزدیک شود. سنگ

بهمن سپس با خودش در مورد رستم گفت:

کند با چنین نامور کارزار (۳۴۰)

همان به که با او مدارا کند (۳۴۱)

همه شهر ایران بگیرد به جنگ (۳۴۲)

به موبد چنین گفت من ایدون گمانم که

کاین مرد کیست؟ گشتاسپی است (۳۴۶)

همین که بهمین نزدیک شکارگاه می‌شود، رستم بی‌درنگ و در

لحظه او را می‌بیند و از موبد درباره‌ی او می‌پرسد. حضور دائمی

موبد حتی در شکارگاه رستم مورد توجه است. مشورت و پرسش

از موبد صورت می‌گیرد. لحن بی‌تفاوت و اندکی تحقیرآمیز. انگار

این مرد از جانب گشتاسب آمده است. پرسش از موبد بیانگر

مشورت همیشگی ایرانیان با موبدان است.

هنگامی که بهمین خود را معرفی کرد، رستم او را در بر گرفت.

ز دیر آمدن پوزش اندر گرفت (۳۵۱)

عذرخواهی می‌کند که دیر به دیدار او رفته است. بعد از این که

نشستند، رستم به بهمین گفت:

برنجید از نسان و پیمود راه (۳۵۷)

پس آنگه جهان زیر فرمان توست (۳۵۸)

یکی گور بریان بیاورد گرم (۳۵۹)

و نان و گور بریان می‌نهد. پس از پذیرایی هر چه مهمان که فرستاده

شاه است بگوید همان است.

که هر بار گوری بدی خوردنش (۳۶۲)

وقتی خیلی نزدیک می‌شود، رستم با پاشنه به آن ضربه می‌زند.

پاشنه نقطه‌ی کوچکی از بدن پهلوان پیل‌تنی چون او می‌تواند باشد.

هیبت، قدرت و آرامش رستم در نظر بهمین چندین برابر می‌شود.

همی گفت اگر فرخ اسپندیار

تن خویش در جنگ رسوا کند

گرایدون که او بهتر آید به جنگ

بهمین نگران پدر است. رویارویی با چنین دلاوری نامدار کار او

نیست. لفظ «چنین نامور» حکایت از تعجبی دارد که بهمین دچار

آن است. با دیدن صحنه سنگ‌عظیم و پاشنه‌ی پای رستم، ترس

از رسوایی پدر او را فرا گرفته است. او به مدارا و صلح می‌اندیشد

نه جنگ. ایران در ذهن او درگیر جنگ می‌شود اگر رستم بخواهد

برایش کاری ندارد.

هنگامی که بهمین نزدیک نخچیرگاه می‌شود، رستم او را می‌بیند و

از موبد در مورد او می‌پرسد:

چن آمد به نزدیک همانگه تهمتن بدیدش

نخچیرگاه ز راه (۳۴۵)

ورا پهلوان زود در بر گرفت

رفتار رستم زمانی که متوجه می‌شود بهمین فرزند اسفندیار است

بسیار مهربانانه و احترام‌آمیز است. او را در آغوش گرفته و

چنین گفت رستم که فرزند شاه

خوریم آنچه داریم چیزی نخست

بگسترده بر سفره بر نان نرم

رستم طبع بلند و مهمان‌نوازی دارد. قبل از هر گونه سخنی، به

پذیرایی و نوازش میهمان امر می‌کند. مهمان از راه دوری آمده

است و رنج سفر و خستگی را به همراه دارد. ابتدا سفره می‌گسترده

دگر گور بنهاد پیش تنش

نمک بر پراکند و ببرید و خورد

نظاره بر او بر سر افراز مرد (۳۶۳)

گوری هم مقابل خودش گذاشت. در هر وعده غذا یک گور را کامل می‌خورد. بر آن نمک زد و تکه‌تکه کرد و خورد در حالی که

بهمن بر او و حرکاتش می‌نگریست. خوراک زیاد رستم برای بهمن بسیار جای تعجب دارد.

همی ماند رستم اندر شگفت

بهمن از کار رستم شگفت‌زده شد:

از آن خوردن و یال و بازو و گفت (۳۷۶)

بهمن از آغاز ورود به شکارگاه رستم در شگفتی و تعجب غرق است. اکنون هم از خوردن زیاد او و ظاهر قوی و گردن و بازو و کتف تنومند او در شگفتی و اندیشه فرو رفته است.

پس از پذیرایی و خوردن و نوشیدن، هر دو بر اسب نشستند و روانه شدند. در راه بهمن پیام اسفندیار را بازگو کرد مبنی بر بستن دست رستم و بردن او نزد گشتاسب.

چو بشنید رستم ز بهمن سخن

پر اندیشه شد مغز مرد کهن (۳۸۰)

کهن بودن نشان از خردمندی و جهان‌دیده بودن اوست. مرد کهن کنایه از رستم است. تعریض گونه اشاره به خافی اسفندیار نیز دارد. چرا اندیشه نکرده است و به فرمان پدر و به امید پادشاهی برای بستن دست رستم رنج سفر را به خود پذیرفته و چنین پیشنهادی به رستم می‌کند. از آنجایی که همواره پادشاهان جهت

انجام کارهای مهم و یاریگری رستم، او را فرا می‌خواندند، این بار هم انتظار شنیدن چنین سخنانی او را چنین صبورانه و مهمان‌نوازانه به همراهی بهمین کشانده است. رستم در جواب بهمین سخنانی نغز و پرمایه می‌گوید:

بباشیم بر داد و یزدان پرست

نگیریم دست بدی را به دست (۳۸۷)

سخن هر چه گفتنش روی نیست

درختی بود کش بر و بوی نیست (۳۸۸)

در ابتدای سخنان خود از داد و دادار سخن می‌گوید و کلامش آرام و نصیحت‌گونه است. خودش را با بهمین جمع می‌بندد. بیا سخنی بگویم که از انصاف خارج نشود و شایسته گفتن باشد و با بدی هم پیمان نشویم.

رستم به یادآوری همه‌ی پادشاهانی می‌پردازد که از ابتدای حضور او به جنگ‌ها و دلاوری‌هایش آگاه هستند. از ابتدا تا انتها که اکنون است و گشتاسب فرمان روا است.

تو بر راه من بر ستیزه مریز

که من خود یکی مایه‌ام در ستیز (۴۱۴)

ندیدست کس بند بر پای من

بنگرفت بیپیل ژیان جای من (۴۱۵)

وقتی بهمن از نزد رستم برگشت در توصیف او به اسفندیار چنین گفت:

ندیده بود کس به هرانجمن (۴۶۰)
تهنگان برآرد ز دریای نیل (۴۶۱)

پس از این که بهمن به نزد اسفندیار برگشت و به او گفت که رستم تقاضای دیدار تو را دارد، رستم و اسفندیار در کنار رود هیرمند با یکدیگر دیدار کردند.

همی خواستم تا بود رهنمای (۴۷۶)
چنین تندرست آمدی با سپاه (۴۷۷)
همی در سخن رای فرخ نهیم (۴۷۸)

بیشتر به داوری رفته و می‌داند چه باید بکند. «خاندان رستم که در زابلستان می‌زیسته، زردشتی نبودند و هنوز دین بهی را که تازه رواج یافته بود نپذیرفته بودند» (۶). پس خیلی ساده می‌داند که یکی از دلایل لشکرکشی او به سیستان، رویارویی دو مذهب یا دین است.

خرد زین سخن رهنمای منست (۴۷۹)
نگردم به هر کار گیرد دروغ (۴۸۰)

بردن و برتر نشان دادن خودم را ندارم. دروغ در آیین ایران باستان بسیار نکوهیده بود.

سخنان حکیمانه و دوستانه جهان پهلوان که از راستی و درستی و تجربه‌های بسیار سرچشمه می‌گرفت اسفندیار را از اسب پیاده کرد و زبان او را به ستایش رستم گشود:

چو خشنود شد، آفرین برگرفت (۴۸۹)

رستم خود را در ستیزیدن مایه و بنیاد و اساس می‌داند چون هیچ‌کس را هم‌اورد و هم‌تراز خود نمی‌بیند. کسی بر پای من بند و زنجیر ندیده است.

بدو گفت چون رستم بیلتن
دل شیردار و تن ژنده پیل

بهمن پس از گفت و گوی بسیار با رستم، نزد اسفندیار برمی‌گردد و در توصیف او می‌گوید که نظیر ندارد. مانند رستم در درشتی هیکل، در دلبری و دلاوری هیچ‌کس ندیده. نهنگ شکاری درشت است و دریای نیل نماد پهنآوری و بزرگی است.

پس از آفرین گفت کز یک خدای
که با نامداران بدین جایگاه
نشینیم و گوئیم و پاسخ دهیم

رستم خداپرست است و برای هم میهمانان خود به خصوص پادشاه و فرزند او سلامتی و نیکی می‌خواهد و از سلامت رسیدن ایشان به رهنمایی خداوند اظهار خشنودی می‌نماید. نکته‌ای که در آغازین سخن رستم در ذهن متبادر می‌شود اظهار خداپرستی اوست. گویا در اندیشه‌ی رستم، گسیل کردن اسفندیار جهت یک دعوت و در ادامه یک جنگ مذهبی می‌باشد. رستم زیرک است و

چنان دان که یزدان گوی منست
که من زین سخن‌ها نجویم فروغ

در اینجا رستم از خودش سخن می‌گوید. او مراتب خداشناسی و درست‌کرداری خود را به عرض اسفندیار می‌رساند. تأکید بر خرد، یادآور آموزه‌های ایرانیان است. راهنمایی که راه درست را نشان می‌دهد. اهل لاف و گزاف نیستیم و از ابراز این سخنان قصد منفعت

گو بیلتن را به در برگرفت

که یزدان سپاس‌ای جهان پهلوان

سزاوار باشد ستودن تو را

که دیدم تو را شاد و روشن روان (۴۹۰)

یلان جهان خاک بودن تو را (۴۹۱)

سخنان رستم او را خشنود کرد. رفتار مهرآمیز رستم او را به آفرین و ستایش وادار کرد. یزدان سپاس به جای یزدان را سپاس آمده است. شاد و روشن روان صفاتی است که برای صفای وجود و آگاه دلی یک جهان پهلوان متواضع و دانا دارای اندیشه‌ای پاک آورده شده است. خاک نماد فروتنی و خواری است. رفتار حکیمانه

چنین پاسخ آوردش اسپندیار

هر آنکس کجا چو تو باشد به نام

که از یلان جهان یادگار (۴۹۹)

همه شهر ایران بدو شادکام (۵۰۰)

اسفندیار در توصیف رستم او را یادگار پهلوانان جهان می‌خواند. در ادامه اسفندیار که فرمان گشتاسپ می‌برد به رستم می‌گوید که باید تو را دست بسته نزد شاه ببرم. رستم باز هم او را به خان خود

مگر بند کز بند عاری بود

نبیند مرا زنده با بند کس

دعوت می‌کند و می‌گوید سپهبدی چون تو اگر مهمان من نشود برای من ننگی بی‌پایان است. هر چه از من بخواهی فرمان می‌برم مگر بند بستن بر دستانم را.

شکستی بود، رنشت کاری بود (۵۲۴)

که روشن روانم بر اینست و بس (۵۲۵)

او هرگز نمی‌تواند بند را بپذیرد زیرا برای رستم جهان پهلوان، ننگ بزرگ و شکستی آشکار است و خلاف آئین و رسم و راه پولادین پهلوانی است. او می‌گوید که در صورتی بر دستان من بند خواهند دید که مرده باشم نه زنده. هر کاری بگویی رستم انجام خواهد داد مگر این کار.

شنیدم همه هر چه رستم بگفت

نساید تو پای ورا بند تو

سوار جهان پور دستان سام

رستم از نزد اسفندیار می‌رود تا آماده‌ی دیدار با او شود. پس از رفتن او اسفندیار و پشوتن در مورد رستم با هم صحبت می‌کنند. پشوتن در توصیف رستم می‌گوید:

بزرگیش با مردمی بود جفت (۵۵۷)

نیابد سبک سوی پیوند تو (۵۵۸)

به بازی سر اندر نیارد به دام (۵۵۹)

پشوتن از بزرگی و مردم‌داری و انسانیت رستم سخن می‌راند. منش بزرگی و بزرگواری او بر رفتار و کنش او کاملاً منطبق بود. به گویش امروز در مقام و مرتبه و اندیشه‌ورزی و خردگرایی مانند

رفتار و گفتار اجتماعی عالی است. به خاطر هندونام بند اسارت تو پای او را هم لمس نخواهد کرد. اهل خرد و منطق به این آسانی

و بیهودگی جهت پیشنهادی سخیف، بازیچه حرکات سبک سرانه نمی‌شود.

همی بود رستم بد ایوان خویش

ز خوردن نگهداشت پیمان خویش (۵۷۱)

رستم جهان پهلوانی است که پایبند آئین‌های پهلوانی و ایرانی است. هنگامی که به ایران و سراپرده خویش می‌رسد، از نشستن بر سر خوان و خوردن خودداری می‌ورزد. طبق رسم، منتظر

شخصی است که از طرف اسفندیار بیاید و با او نزد اسفندیار رفته و بر خوان او بنشیند.

پس از مدتی انتظار، چون کسی را نفرستادند به برادرش زواره گفت:

شوم باز گویم بر اسپندیار

کجا کار ما را گرفته‌ست خوار (۵۷۷)

اسفندیار فرستاده‌ای گسیل نمی‌کند. این نه تنها رسم مهمان‌نوازی نیست بلکه در نظر رستم، قصد خوار کردن و تحقیر او در میان است. به زواره می‌گوید می‌روم به او بگویم که چگونه ما را بی‌ارج دانسته و دست کم گرفته است.

خروشان و عصبانی چون پیل مست و در حالی که گرز گاو پیکرش را در دست گرفته بود نزدیک آب آمد:

* نشست از بر رخس چون پیل مست

یکی گرز گاو پیکر به دست (۵۷۸)

بیامد دمان تا به نزدیک آب

سپه را به دیدار او بُد شتاب (۵۷۹)

فردوسی در این دو بیت، عصبانیت زایدالوصف و جوش و خروش رستم را از بی‌احترامی که به او شده است نشان می‌دهد. خروشان به رود هیرمند نزدیک می‌شود جایی که سپاه اسفندیار مستقر هستند و برای دیدن او لحظه‌شماری می‌کنند.

در حالی که لشکر اسفندیار برای دیدن او انتظار می‌کشیدند. انتظار پهلوانی نام آشنا و مشهور که بسیار از او شنیده‌اند:

هر آنکس که از لشکر او را بدید

دلش مهر و پیوند او برگزید (۵۸۰)

همی گفت هر کس که این نامدار

نماند به کس جز به سام سوار (۵۸۱)

لشکر اسفندیار که از ابتدا حکم گشتاسب و مأموریت اسفندیار را می‌دانند در انتظار دیدار رستم هستند. هنگامی که او را می‌بینند همگی در دل به او مهر می‌ورزند. خصوصیات بارز پهلوانی را در خرامی نیرزید مهمان تو

او می‌بینند. همه از ظاهر و حرکات او تشخیص دادند که این پهلوان رستم است و شبیه به سام. هنگامی که نزد اسفندیار رسید بسیار ناراحت و عصبانی بود.

چنین بود تا بود پیمان تو؟ (۵۸۹)

در حالی که از رفتاری که با او شده و خلاف شرط ادب و مهمان‌داری ایرانیان با او برخورد شده است بسیار ناراحت است، شروع به توصیف از خویش می‌نماید:

فروزنده تخم نیرم منم (۵۹۳)

به هر جای پشت دلیران منم (۵۹۸)

به بد روز هرگز نیموده‌ام (۶۰۴)

بسی رنج و تیمار من خورده‌ام (۶۰۵)

اطلاع دارند. اسفندیار به او می‌گوید که آرام باشد و بنشیند و مشغول عیش و نوش می‌شود اما بر خلاف رسم آن زمان، برای رستم در سمت چپ خود جایی تعیین کرد. رستم برآشفته و گفت: به جایی نشینم که رأی منست (۶۱۶)

مرا هست پیروزی و هوش و رأی (۶۲۱)

و نشانه‌ای از خوار داشت آن کس بوده است (13). رستم از هر آیین و رسم و قاعده‌ای آگاه است. بر رفتار خارج از عرف اسفندیار بی‌درنگ آگاه می‌شود و واکنشی تند نشان می‌دهد. اینجا جای رستم نیست. گویا میزبان مکانی سزاوار و شایسته‌ی من ندارد. خودم می‌دانم و با رأی و نظر خودم بر جایی می‌نشینم که شایسته هند و مردانگی و نژاد من باشد. رستم به بهمن دستور داد کرسی زرین در جلوی تخت شاه در پیشگاه نهادند.

پر از خشم بویا ترنجی به دست (۶۲۳)

فردوسی که می‌تواند اختلاف نسخه‌ها را به حداقل برساند و هر چه بیشتر ما را به اصل سخن وی نزدیک کند، بهره‌گیری از موسیقی شعر و شناخت دایره‌واژگانی فردوسی است» (14).

مهمان دعوت کردی و حرام برای او نفرستادی؟ همه‌ی پیمان‌های تو این چنین است؟ رستم آزرده است و او را سرزنش می‌کند. پیش‌تر رستم مهمان‌نوازی رستم را دیده‌ایم. رفتار اسفندیار در مقابل رستم در همین ابتدای امر از فاصله سنی، تجربه‌ی پهلوانی و آیینی این دو شخصیت داستان حکایت می‌کند.

به گیتی چنان دان که رستم منم

نگهدار ایران و نیران منم

بسی پهلوان جهان بوده‌ام

ز دشمن جهان پاک من کرده‌ام

در جواب حرکت بی‌ادبانه‌ی اسفندیار، رستم با تحکم به مخافره و بیان صفات و دلیری‌های خود می‌پردازد. شاید شباهت به منم منم کردن یک فرد خودستاست اما حقیقت دارد و همگان از این امور جهان‌دیده گفت این نه جای منست

سزاوار من گر تو را نیست جای

شاهان و بزرگان و شاهزادگان در حضور مهمان، فرمان‌ها را با اشاره و حرکت دست اعلام می‌کردند. اسفندیار با دست چپ به رستم اشاره می‌کند تا در سمت چپ او بنشیند. فرد مقرب و پراج را در سمت راست می‌نشانند. «یکی از بنیادهای باور شناختی، در فرهنگ ایرانی و پاره‌ای دیگر از فرهنگ‌ها، سپندی و خجستگی سوی راست است و گجستگی و پلشتی سوی چپ. از این روی، نشاندن کسی در سوی چپ رفتاری ناپسند شمرده می‌شده است

بیامد بر آن کرسی زر نشست

رستم بر روی تخت زرین می‌نشیند. در حالی که از خشم سرشار است ترنجی خوشبو را به دست می‌گیرد. رستم نمی‌خواهد مجلس اسفندیار را به هم بزند. خشم خود را مهار می‌کند و خود را با ترنج سرگرم می‌کند. «یکی از راه‌های دستیابی به زبان شعری

بلندی سر می‌دهد. وقتی رستم با حالتی تند و تیز و ناراحت سخن می‌گوید، اسفندیار می‌خندد و دست او را به دست گرفته و می‌گوید:

چنانی که بشنیدم از انجمن (۷۵۳)
برویال چون ازدهای دلیر (۷۵۴)
کجا گرده گه برکشد روز جنگ (۷۵۵)

کمر باریک او را به کمر پلنگ تشبیه می‌کند که باید شانه‌های ستبر او را حمل کنند. این توصیفات از ظاهر پهلوانی اوست. پس از گفت و گوهای بسیار، رستم با افکار خود در جدال است و اندیشه‌ی تسلیم شدن او را غمگین می‌سازد و تصویری از آینده‌ی خود می‌سازد. پس از برگشتن از نزد رستم، اسفندیار به پشتون درباره رستم چنین می‌گوید:

ندانم که چون خیزد از کار زار (۸۹۹)
اگر با سلیح اندر آید به جنگ (۹۰۰)
بترسم که فردا ببیند نشیب (۹۰۱)
ز فرمان دادار دل نگسلم (۹۰۲)

سریچی کنم. اینجا هنگامی که اسفندیار از فرمان دادار سخن می‌کند، اشاره به دین زرتشت است که یکی از دلایل آمدن اسفندیار نزد رستم است. «اگر رستم قهرمان دفاع از خوبی و نیکی است، اسفندیار قهرمان «دین بهی» است (12)».

رستم به ایوان خود برمی‌گردد و با خود اندیشه‌ی بسیار می‌کند. از زواره می‌خواهد که سلاح او را بیاورد. با سلاح خود گفت و گو می‌کند. در این هنگام زال سخنان او را می‌شنود و به او می‌گوید:

چه گفתי کزان تیره گشتم روان (۹۴۱)
نبودی مگر نیک دل راد مرد (۹۴۲)
همیشه دل از رنج پرداخته (۹۴۳)

پس از چندین گفت و شنود که در آن رستم از خانواده، افتخارات و جنگ‌های خودش سخن می‌گوید؛ در پایان در برابر خواسته‌ی اسفندیار که دست بسته بردن او نزد گشتاسب است گویی فریاد

بدو گفت کای رستم پیلتن
ستبرست بازوت چون ران شیر
میان تنگ و باریک همچون پلنگ

در اینجا اسفندیار زبان به اعتراف می‌گشاید. پس از سخنان تند رستم که از روی ناراحتی است، می‌خندد تا حال و هوای او را عوض کند. پیلتن صفتی است که همگان او را به این وصف می‌خوانند. از ظاهر پهلوانی او سخن می‌راند. بازوی او را به ران شیر و پهلوی او را به پهلوی و گردن ازدهایی دلیر شبیه می‌کند.

ندیدم بدین گونه اسب و سوار
یکی ژنده پیل است بر کوه کنگ
ز بالا همی بگذرد فرّ و ریب
همی سوزد از مهر فرّش دلم

چنین سواری هرگز ندیده‌ام و با چنین اسبی با این خصوصیات هرگز برخورد نکرده‌ام. سواری چون رستم و اسبی چون رخس وجود ندارد. نمی‌دانم از میدان کارزار چگونه بیرون خواهد آمد. اگر با سلاح به جنگ بیاید مانند پیلی تنومند است که بر کوه سترگ و آیینی گنگ نشسته باشد. کوه کنگ استعار آشکار از رخس است. شکوه و شایستگی‌های او فراتر از ظاهر و بالای بلند اوست. از این می‌ترسم که فردا از بلندای شهرت و بزرگی به زیر افتد. من دل در گرو بزرگی و شکوه او دارم ولی از فرمان خداوند و شاه نمی‌توانم

بدو گفت کای نامور پهلوان
تو تا بر نشستی به زین نبرد
به فرمان شاهان سرافراخته

رستم غرق در اندیشه و در حال بررسی کردن موضوع نبرد با اسفندیار است. او نخستین بار است که از نبردی چنین بیمناک و دل نگران است. نمی‌تواند پیش‌بینی کند که پایان هم‌آوردی او با یل اسفندیار چه خواهد بود. زال سخنان او را می‌شنود و به او می‌گوید از پهلوان نامور از سخنان تو روانم تیره گشته است. زین نبرد در واقع زینی است که مخصوص و ویژه برای نبرد است و هنگام جنگ بر پشت اسب می‌گذرانند. زال او را جنگاوری می‌خواند که حتی در حال جنگ هم نیک دل و رادمرد است زیرا هدفش اجرای فرمان شاهان بوده است و دل و جان‌ش روشن و از اندیشه بد تهی است. رستم در پاسخ زال که نگران جان و نام فرزند است چنین می‌گوید:

کافی است من در روز نبرد ببر بیان خود را بپوشم، آن قدر نیرومند می‌شوم که ماه را از آسمان به روی زمین آورده و به خاک خواهم مالید. توصیف مایش گونه‌ای است که رستم از قدرت و توان جنگی خود دارد و هدف آرام کردن زال است.

منم پیشرو هر که جنگ آیدم

اسفندیار از جنگ روی گردان نیست و می‌گوید هر کس به جنگ من بیاید پیشگام هستم حتی اگر جنگ با نهنگ هم باشد. جنگی نهنگ استعاره از رستم است.

به رستم چنین گفت کای بد نشان

تو گفتی که لشکر نیارم به جنگ

توای بدنشان چاره خویش ساز

رستم پیمان داده بود بدون لشکر به جنگ بیاید اما لشکر زواره خودسرانه و بدون فرمان رستم به جنگ یاران اسفندیار آمدند و دو پسر او را کشتند. اسفندیار در نهایت عصبانیت و ناراحتی و اندوهی که از مرگ فرزندان بر او مستولی گشته است، رسم را بد نشان می‌خواند. گردنکش در اینجا معنی بدی ندارد اما بدنشان به

رستم ریسمانی را به ترک بند زین خود می‌بندد و بر روی اسب تنومند خود نشست. باره‌ی پیل پیکر کنایه است از رخسار.

چو نزدیک گشتند پیر دوشید سرافراز، دو

و جوان پهلوان (۱۰۲۶)

خروش آمد از باره هر تو گفتی بدرید دشت

دو مرد نبرد (۱۰۲۷)

آغاز نبرد دو پهلوان نامدار ایرانی و دو گندآور که در همه‌ی نبردها سرافراز و سربلند بوده‌اند، به گونه‌ای به تصویر کشیده شده است که گویی صحنه‌ای از یک فیلم جنگی را پیش روی خواننده و بر روی گیرنده‌های ذهنی او پخش می‌کند. توصیفات بسیار هنرمندانه و شکوهمند و جاندار فردوسی از دقایق آوردگاهها - به حدی است که گویی خود ناظر همه آن رویدادها بوده است (8).

اسفندیار مغرور است و گمان می‌کند چون دین تازه را برگزیده است، دلیل محکمی برای رویارویی با حریف دارد. هر که باشد فرقی ندارد.

وگر پیش جنگی نهنگ آیدم (۱۰۴۱)

پس از آن که پسران اسفندیار نوش آذر و مهرنوش به دست لشکر زواره کشته می‌شوند، اسفندیار با ناراحتی زیاد به رستم می‌گوید:

چنین بود پیمان گردنکشان؟ (۱۱۰۴)

تو را نیست آرایش نام و ننگ (۱۱۰۵)

که آمد زمانت به تنگی فراز (۱۱۱۷)

معنی بدکردار و کسی که از خویش نام و نشان بد بر جای می‌نهد. در این جا اسفندیار به قدری خشمگین است که در چند بیت بعد دوباره او را بد نشان خطاب می‌کند و با اطمینان پایان زندگی را به او گوشزد می‌کند.

سپس اسفندیار تیرهای زیادی به رستم زد به گونه‌ای که دیگر طاقتی برایش نمانده بود.

تن رخس از آن تیرها گشت سست

فرود آمد از رخس رستم چو باد

همان رخس رخشان سوی خانه شد

ز بالا ز دستم همی رفت خون

نبد باره و مرد جنگی درست (۱۱۳۲)

سر نامور سوی بالا نهاد (۱۱۳۳)

چنین با خداوند بیگانه شد (۱۱۳۴)

بشد سست و لرزان که بیستون (۱۱۳۵)

جنگ به باد تشبیه شده است. از اسب پایین می‌آید و به سرعت به طرف بلندی فرار می‌کند.

اسفندیار وقتی این صحنه را می‌بیند با خنده و استهزاء به او می‌گوید:

ز پیکان چرا کوه آهن بجست؟ (۱۱۳۷)

نشستن فعل بخندید در ابتدای بیت در وسط کارزای چنین، یعنی اسفندیار آسیبی ندیده است. روپین تن است و از تیر و پیکان در امان است. تصویری که غلبه اسفندیار را گوشزد می‌کند.

به رزم اندرون فرّه و برز تو (۱۱۳۸)

دد از تف تیغ تو بریان شدی (۱۱۴۰)

ز رزمش چنین دست کوتاه گشت (۱۱۴۱)

برتر است. اسفندیار در این ابیات از صفات معروف رستم جهت خوار داشت او استفاده می‌کند. تبدیل شدن پیل جنگی به روباه. رستم بارها در هیبت، قدرت و هولناکی به پیل جنگی تشبیه شده است.

رستم که زخمی و خسته و ناتوان گشته است از اسفندیار وقت استراحت می‌گیرد، اسفندیار به او می‌گوید:

که‌ای بر منش مرد ناسازگار (۱۱۶۶)

بسی چاره دانی و نیرنگ و رای (۱۱۶۷)

اسب رستم از تعداد تبرهایی که بر بدنش نشسته بود سست و ناتوان شده بود. مرد جنگی کنایه از رستم است که او نیز چو اسبش از بسیاری تیرها و آسیب تنش دیگر ناتوان شده بود. رستم ناعلاج و ناامید است. به سرعت باد، در تندگی و چالاکی برای فرار از میدان

چرا کم شد آن نیروی پیل مست؟

دیگر ترکیب رستم نامدار به زیبایی و با افتخار به کار نرفته است بلکه جهت خوار کردن او یادآوری شده است. پیل مست و کوه آهن استعاره آشکار از رستم هستند. رستمی که مانند کوهی از آهن بود چگونه و چرا از نوک پیکان این گونه جراحت برداشته است؟

کجا رفت آن مردی و گرز تو

تو آنی که دیو از تو گریان شد

چرا پیل جنگی چو روباه گشت

مردانگی و گرز پر قدرت و معروف تو کجاست؟ در هنگام این رزم نیروی اهورایی تو کجا رفت، دیو در مقابل تو چون کودکی می‌گریست و دشمن از سوز شمشیر تو می‌سوخت. چرا مانند روباه شده‌ای؟ روباه در حيله‌گری و چاره اندیشی ضرب‌المثل است. هنگامی که قدرت کم می‌شود عموماً باید راه دیگری جست. حيله‌گری نشان از بی‌چیزی و بی‌قدرتی انسان در مقابل یک قدرت

بدو گف روپین تن اسپندیار

تو مردی بزرگی و زو آزمی

پذیرم همی من فریب تو را

نخواهم که بینم نشیب تو را (۱۱۶۸)

بر منش والا و متکبر بودن است. «ناسازگار در معنی سخت رای و نرمش ناپذیر است که در فرهنگ و منش پهلوانی، یک از نشانه‌های «یرفشی» است (13). بزرگی و زورآزما بودن برای رستم صفات خوبی است. در جنگ چاره‌گری و نیرنگ هم مورد قبول است. اسفندیار حرف او را قبول می‌کند. با این که می‌داند به احتمال زیاد همی گفت کاین را مخوانید مرد

رستم با تجربه‌ای که دارد برا چاره‌جویی می‌رود اما باز هم قلبا دوست ندارد شکست او را مشاهده کند. رستم پس از گرفتن وقت استراحت، با تمام زخم‌هایی که بر تن داشت خیلی سریع از رود عبور کرد. اسفندیار که در حال نظار کرده صحنه بود و سرعت عمل او را دید با خود گفت: یکی ژنده پیل است با داروبرد (۱۱۷۷)

با وجود زخم‌ها و پیکان‌های بسیار که بر بدن داشت، زمان کوتاهی بیش نگذشت که رستم به آن طرف رود رسید. فرزی و چالاکی رستم در این فرار در اندیشه اسفندیار عجیب می‌نماید و با خود می‌گوید این انسان نیست، بلکه یک ژنده پیل است هنوز او را مانند یک ژنده پیل توصیف می‌کند.

غول‌پیکر است که بزرگی و شکوه فراوانی دارد. استفاده از یکی به جای یک در شاهنامه ویژگی سبکی است. رستم با آن هیئت و ظاهر خون‌آلود نزد خانواده می‌رود و از درشتی و نیروی اسفندیار سخن می‌گوید و از ناتوان شدن خود در مقابل او متعجب است. پس زال اندیشه می‌کند و پر سیمرخ را آتش می‌زند. سیمرخ که حاضر می‌شود، زال از حال و روز رستم برایش سخن می‌گوید.

همی گفت یعنی مگرر شدن. زمانی را که رستم برای عبور از رود سپری می‌کند در حال این تصور زیبا بود که این مرد یک پیل تن رستم شیردل خسته شد
کز آن خستگی بیم جان است و بس

ز تیمار او جان من بسته شد (۱۲۴۷)

بر آن گونه خسته ندیدست کس (۱۲۴۸)

زال وقتی با سیمرخ از رستم سخن می‌گوید، او را رستم شیردل می‌نامد ولی در مقابل اسفندیار تاب نیاورده است. آن قدر زخمی بدو گفت کای ژنده پیل بلند
چرازم جستی از اسپندیار
بدو گفت مرغ:ای گویلتن

و آسیب دیده است که توان بیماردار و پرستاری از او را ندارد. سیمرخ رستم را خطاب قرار می‌دهد:
ز دست که گشتی بدینسان نژند (۱۲۵۷)
همی آتش افکندی اندر کنار (۱۲۵۸)
تویی نامبردار هر انجمن (۱۲۷۱)

سیمرخ رستم را با صفت ژنده پیل مورد خطاب قرار می‌دهد که تداعی گذشته‌ی درخشان رستم است و سخنش را با یک پرسش هنری و استفهام انکاری آغاز می‌کند. چرا با اسفندیار جنگیدی؟ در ادامه او را گویلتن می‌خواند و نامبردار هر انجمن. صفاتی که

در مورد رستم به دفعات آورده شده است. نامبردار و مشهور و معروف در همه جاست. هر دو پهلوان برای جنگ آماده می‌شوند. رستم به اسفندیار می‌گوید که برای جنگ نیامده است. چند بار از او خواهش می‌کند که دست

گوهی ناشناخته داشت و به درگاه او نرفت زیرا قلبا او را نپذیرفته بود. اکنون قصد مخالفت با دین و آیین را ندارد بلکه دست بسته و اسیر شدن را بر نمی‌تابد. این هر دو نامدار و پهلوان هستند و نام برایشان بی‌نهایت مهم است. «اگر رستم قهرمان دفاع از خوبی و نیکی است، اسفندیار قهرمان دین مهمی است» (فروهر، ۱۳۸۵: ۲۸) پس از این که رستم چوب‌گزر دو شعبه را به چشمان اسفندیار می‌زند، هنگام بیرون کشیدن آن از چشمان خویش، اسفندیار به پشتون چنین می‌گوید:

نگه کن بدین گز کردارم به مشت (۱۴۲۹)

ز سیمرغ و از رستم چاره‌گر (۱۴۳۰)

آهن بساخت، چنان که جمله ممتول لود و در رستم پوشانید و خودی مصقول بر سرش نهاد و آینه‌ای مصقول بر اسبش بست. آنگه رستم را از برابر سیمرغ در میدان فرستاد. اسفندیار را عزم بود در پیش رستم آمدن. چون نزدیک رسید پرتو سیمرغ بر خویش و آینه افتاد، از جوشن و آینه عکس بر دیده‌ی اسفندیار آمد، چشمش خیره شد، هیچ نمی‌دید. توهم کرد و پنداشت که زخمی به هر دو چشم رسید زیرا که دیگران بدیده بود. از اسب درافتاد و به دست رستم هلاک شد. پنداری آن دو پاره‌گر که حکایت کنند دو پر سیمرغ بود» (۱۵).

بپیچید و بگریت رستم به درد (۱۴۳۲)

بسی رنج گردنکشان جسته‌ام (۱۴۳۵)

وزین تیر گز در فسانه منم (۱۴۴۲)

مرگ یک پهلوان شده است. خود را بهانه‌ی از دنیا رفتن اسفندیار می‌داند زیرا در اندیشه‌ی او زمانی که عمر کسی سر آید چاره‌ای جز رفتن نیست و این سبب و علتی می‌خواهد که در این واقعه خودش را بهانه‌ی مرگ اسفندیار می‌داند. این تیرگزر او را و مرگ اسفندیار را تبدیل به افسانه‌ای برای آیندگان خواهد ساخت. نکته

از این کار بردارد. حتی از او خواهش می‌کند که بیداد نکند و جان خود را سر این کار نگذارد و او را نیز بدنام نکند. سیمرغ از رستم خواسته بود که ابتدا سعی کند اسفندیار را از جنگ برحذر دارد. متأسفانه سخنان رستم تأثیری در اسفندیار ندارد. رستم نمی‌خواهد عامل مرگ اسفندیار باشد. مطلبی که جهان پهلوان نمی‌پذیرد دست بسته و خوار و اسیر شدن است. اسارت رستم، اسارت یک شخص نیست. اسارت ملتی است که آزاد است و آزادیخواه. او هرگز تنه به ننگ و ذلت نداده است. او لهراسب را به شاهی نپذیرفت زیرا

به مردی مرا پور دستان نکشت

بدین چوب شد روزگارم به سر

اسفندیار در این جا از ترکیب پوردستان استفاده می‌کند. جنگاوری و مردانگی دیگر مطرح نیست. دستان است. نیرنگ و حيله به هر نحوی که بشود بر خصم غالب شد. منظور از گز، همان تیرگزین است. گله و شکایت اسفندیار از این است که رستم او را به مردی و گردی نکشت و گرنه در گردی و پهلوانی از او سر است. روزگارش با تیر گزین و نیرنگ و چاره‌سازی سیمرغ و زال به آخر آمده است. شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی می‌فرماید که «در سیمرغ آن خاصیت است که اگر آینه یا مثل آن برابر سیمرغ بدارند، هر دیده که در آن آینه نگرند خیره شود. زال جوشنی از

چن اسپندیار این سخن یاد کرد

که من تا به گیتی کمر بسته‌ام

همانست کز بد بهانه منم

رستم بگریست. جهان پهلوان ننگ کشتن اسفندیار را به جان خرید برای این که نام خود را و آوازه رستم ایرانیان را با بستن دست خود به ننگ تبدیل نکند. رستم از مرگ یکی دیگر از پهلوانان به دست خود اندوهگین است. از زمانی که پا به گیتی نهاده است به جنگجویی و کشتن و نبرد مشغول بوده است. این بار نیز باعث

اینجا این است که مهر (خورشید) از درخت گز برمی‌آید و نور آن چشم را می‌زند و کور می‌کند» (۶).

اسفندیار در پایان از رستم می‌خواهد که جلوتر نزد او برود و از او تقاضا می‌کند که بهمن را مانند پسرش، پدر او پرورش دهد و بزرگ کند:

به بر زد به فرمان او دست راست (۱۴۶۸)

سخن هر چه گفتمی به جای آورم (۱۴۶۹)

و تمام گفته‌هایش را در برابر بهمن انجام خواهد داد. عهد و پیمان رستم همواره پابرجای است. وفاداری به آن چه تعهد کرده است، از صفات بارز اوست و امکان ندارد از عهد خویش برگردد.

در انتها اسفندیار از رستم چنین توصیفی می‌کند:

ز شاهان پیشین که پرورده‌ای (۱۴۷۳)

ز من روی گیتی پر آواز گشت (۱۴۷۴)

برای ایجاد موسیقی درونی و ضرب آهنگ لازم سود جسته است. در لایه واژگانی از تنوع کلمه‌ها و استفاده از واژگان فارسی، سادگی کلام و روانی بیان، استفاده کرده است. واژگان ذهنی و نامتعارف و بیگانه در اشعار او به ندرت دیده می‌شود. کلمه‌ها را گاه بر اساس شخصیت افراد چنان استادانه انتخاب کرده است که از سوی دیگر دیدگاه او را نمایان می‌کند. در لایه نحوی از تقدیم فعل یا مسند برای تاکید لازم استفاده کرده است. چیدمان واژه‌ها و ساختمان جمله‌ها توجه او را به پیوستار بلاغی و متغیرهای نحوی نشان می‌دهد. در عین سادگی کلام او بلیغ و رساست. در لایه بلاغی با توجه به علم معانی و بیان و بدیع هنر شاعری خود را آشکار ساخته است. وقتی لایه ایدئولوژیک و فکری او را در داستان رستم و اسفندیار بررسی می‌کنیم، در می‌یابیم که فردوسی به طور خود

جالب توجه این است که گز و هوم برای مرض چشمی سفید هستند. «گز باید مثل کاج و سرو، درخت خورشید باشد و به اقرب احتمالات در دین مهری مقدس بوده است» (۶). سیمرغ نیز به رستم اشاره می‌کند که تو این چوب را خوار مایه مدار. گویا سرپرستان گز را به عنوان مظهر مهر یا خورشید می‌پرستیدند و به آن‌ها گزپرست نیز می‌گفتند: «ژرف ساخت اساطیری داستان گز در تهمتن چو بشنید بر پای خاست که گر بگذری زین سخن نگذرم

تهمتن سفارش و در واقع وصیت اسفندیار را که می‌شنود از جا بلند می‌شود. دست راست را روی سینه‌اش می‌گذارد و بدین گونه به او می‌فهماند که فرمان او را حتم به جای خواهد آورد. دست راست به بر زدن کنایه از پذیرفتن فرمان و به جای آوردن آن است. به او اطمینان می‌دهد که بعد از مرگش از سخن او نخواهد گذشت

کزین نیکوی‌ها که تو کرده‌ای
کنون نیک نامت به بد بازگشت

اسفندیار در پایان سخنانش می‌گوید که این همه کارهای خوب انجام دادی و پادشاهان را پرورش داده و یا بر تخت نشانده‌ای. اکنون با کشتن من نام نیکت دیگرگون و بد شد و سراسر گیتی از آوازه‌ی چگونگی مرگ من پر شد.

نتیجه‌گیری

پس از بررسی توصیفات رستم در داستان رستم و اسفندیار در می‌یابیم که فردوسی با توانمندی اعجاب‌انگیز خود چنان هماهنگی زیبایی بین ساختار و محتوی ایجاد کرده است که لایه‌های زبانی گاه در یکدیگر گم می‌شوند. تعامل و حمایت این لایه‌ها از یکدیگر کلام شاعر را برجسته و متنفذ کرده و در اعتلای آن نقش بسزایی داشته است. در لایه آوایی شعر خود با موسیقی کلمات و تاثیرگذاری صدای حروف، از تکرار کلمه‌ها و واج‌ها

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The *Shahnameh* by Ferdowsi stands as a monumental work that transcends time and space, narrating the essence of Persian national identity and heroism. This research presents a layered stylistic analysis of Rostam's descriptions in the story of *Rostam and Esfandiyar*, identifying the five primary layers—phonological, lexical, syntactic, rhetorical, and ideological—while concurrently conducting a content analysis of the text. Layered stylistics serves as an advanced literary analytical tool that dissects a text into finer components, allowing for a more detailed and nuanced study of its aesthetic, linguistic, and ideological dimensions (6). Ferdowsi, a master of the Khorasani poetic style, employs a distinct phonological layer wherein he utilizes rhythmic structures, alliteration, and prosodic harmony to reinforce the epic tone of his narration. The lexical layer of his poetry reflects an intentional selection of words tailored to the characters and their attributes, reinforcing their symbolic significance in the narrative (3). Syntactically, Ferdowsi's craftsmanship is evident in the diverse arrangement of words, balancing structural complexity with fluid readability. His rhetorical strategies, informed by Persian classical rhetoric, amplify the expressive force of his

آگاه و ناخودآگاه نگرش شخصی، باورها و دیدگاه‌های خود را در کلام خود وارد کرده است.

مشارکت نویسندگان

verse. Ideologically, his descriptions of Rostam carry implicit and explicit reflections of cultural ethos, national pride, and philosophical underpinnings, consciously and unconsciously embedding socio-political values of his time (4). This study, through a detailed stylistic approach, unveils how Ferdowsi's multi-layered descriptions of Rostam contribute to the epic's grandeur and enduring relevance.

The phonological layer in Ferdowsi's *Shahnameh* exhibits an intricate interplay of sound and rhythm, enhancing the narrative's heroic and dramatic tone. His strategic use of alliteration, repetition, and rhythmic phrasing lends an oratory quality to his verse, reflecting the oral tradition from which Persian epic poetry originates (5). Rostam's voice is described using evocative imagery, likening it to thunder or the roar of a lion, thereby reinforcing his larger-than-life presence in the story. The poet's manipulation of syllabic structures ensures a cadence that intensifies moments of tension, such as the climactic battle scenes between Rostam and Esfandiyar. Moreover, the poet's phonetic choices align with Rostam's character development—harsh consonants during moments of aggression, softer vowels in moments of introspection. The phonological

richness of the *Shahnameh* not only maintains the reader's engagement but also strengthens the memorability of its verses, which is crucial given the oral transmission of Persian heroic legends. Ferdowsi's consistent integration of musicality into his poetry exemplifies how sound patterns function beyond mere ornamentation, actively contributing to character depiction and emotional resonance (11).

Lexical choices in the *Shahnameh* are meticulously crafted to reflect both the historical context and the internal psyche of its characters. Ferdowsi's lexical selection in Rostam's descriptions demonstrates a deliberate emphasis on strength, valor, and divine favor. The epithet "Piltan" (elephant-bodied) is frequently used to convey Rostam's unparalleled physical might, while terms such as "sheer-del" (lion-hearted) highlight his unwavering bravery. Additionally, Ferdowsi's use of metaphor and simile serves to elevate Rostam's persona beyond mere mortal dimensions. The poet frequently likens him to celestial bodies, mountains, and untamed beasts, reinforcing his heroic stature within Persian mythology (13). The lexical register also shifts depending on the context; in moments of dialogue with kings and nobility, Rostam's language reflects diplomatic formality, whereas in battle sequences, it adopts a sharper, more declarative tone. This linguistic adaptability not only enhances character authenticity but also enriches the narrative texture of the epic. Furthermore, the

lexical field surrounding Rostam is imbued with symbolic weight—terms related to loyalty, justice, and fate frequently recur in his interactions, underscoring the thematic underpinnings of the *Shahnameh* (10).

Ferdowsi's syntactic strategies play a pivotal role in shaping the *Shahnameh's* narrative flow and dramatic impact. The poet employs a diverse range of syntactic structures, from parallelism and chiasmus to elaborate compound sentences, each serving a distinct rhetorical function. Rostam's dialogues, for instance, often feature syntactic mirroring to reinforce his unwavering principles and logical reasoning. In contrast, moments of intense action are marked by terse, clipped sentences that mimic the rapid pace of battle. The deliberate arrangement of words and phrases in Ferdowsi's poetry ensures clarity despite the complexity of its structure, demonstrating his mastery over Persian prosody. Moreover, syntactic inversions are frequently used to foreground key thematic elements—verbs of motion and action often precede their subjects, emphasizing the dynamism inherent in Rostam's character (12). The poet's skillful manipulation of syntax extends to his use of enjambment, allowing for seamless transitions between lines while maintaining narrative suspense. These syntactic choices collectively enhance the epic's readability, ensuring that even its most intricate passages remain engaging for the audience (8).

Rhetorical elements in the *Shahnameh* contribute significantly to its literary

magnificence. Ferdowsi's employment of rhetorical devices—such as hyperbole, irony, and allegory—imbues the text with layers of meaning that extend beyond the literal. Rostam's character is frequently exalted through hyperbolic descriptions, portraying him as a figure of almost supernatural prowess. The use of irony, particularly in dialogues between Rostam and Esfandiyar, introduces an additional layer of complexity, as the audience is made aware of impending tragedy even as the characters themselves remain oblivious. Allegorical elements within Rostam's descriptions often carry philosophical and moral implications, reinforcing the didactic nature of the *Shahnameh*. Ferdowsi's mastery of classical Persian rhetoric ensures that his verses resonate not only aesthetically but also intellectually, inviting readers to engage with the text on multiple levels (7). By interweaving rhetorical flourishes with substantive narrative content, Ferdowsi ensures that Rostam's character remains both compelling and instructive, serving as an enduring archetype of heroism and moral fortitude.

Finally, the ideological underpinnings of Rostam's descriptions in the *Shahnameh* reflect Ferdowsi's broader philosophical and nationalistic vision. As a custodian of Persian cultural identity, Ferdowsi infuses his epic with themes of loyalty, duty, and divine justice, all of which are exemplified in Rostam's characterization. The poet's portrayal of Rostam embodies an idealized vision of

Persian heroism—one that upholds justice even in the face of political adversity. However, this idealism is not without its tensions; the ideological conflict between Rostam and Esfandiyar serves as a microcosm of broader socio-political struggles, particularly those between the warrior ethos and royal authority. Ferdowsi's nuanced treatment of this conflict underscores his awareness of the complexities inherent in leadership and moral responsibility (9). Through his layered stylistic approach, the poet not only immortalizes Rostam as a legendary hero but also invites critical reflection on the nature of power, fate, and human agency. This study, by applying layered stylistics to Rostam's descriptions, demonstrates how Ferdowsi's intricate weaving of linguistic, rhetorical, and ideological elements ensures the *Shahnameh's* enduring relevance in Persian literary and cultural history.

References

1. Zarrinkoub A. Literary Criticism (5th ed.). Tehran: Sokhan; 1999.
2. Nezami Aruzi Samarqandi AiUiA. The Four Discourses (M. Qazvini, Ed.; M. Moein, Notes). Tehran: Jami; 1993.
3. Omranpour MR. Aesthetic Aspects (Harmony) in Contemporary Poetry. Journal of the Faculty of Literature and Humanities, Shahid Bahonar University of Kerman. 2009;1(2):159-87.
4. Bahar MT. Stylistics (5th ed.). Tehran: Amir Kabir; 1991.
5. Fotuhi M. Stylistics, Theories, Approaches and Methods. Tehran: Sokhan Publications; 2012.
6. Shamisa S. Generalities of Stylistics. Tehran: Ferdows Publications; 1993.

7. Scholes R. An Introduction to Structuralism in Literature (F. Taheri, Trans.). Tehran: Agah; 2014.
8. Aidenloo S. Half-Baked Turanj (Collection of Articles). Tehran: Sokhan; 2017.
9. Emami N. Principles and Methods of Literary Criticism. Tehran: Jami; 2006.
10. Hamidian S. An Introduction to Ferdowsi's Thought and Art. Tehran: Nahid; 2004.
11. Omranpour MR. Functions of Adverb in Shamlu's Poems. Literary Research Quarterly. 2007;5(18):77-102.
12. Forouhar N. The Confrontation of Justice and Injustice. Tehran: Islamic Azad University, South Tehran Branch; 2006.
13. Kazazi MJa-D. The Ancient Letter, Vol. 6. Tehran: Samt; 2005.
14. Naghavi N. The Glory of Poetry. Mashhad: Ferdowsi University Press; 2005.
15. Suhrawardi Sa-D. Red Intellect. Tehran: Nashr Sizdah.